

مقدمه‌ی انجیل یوحنا

بخش شانزدهم

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بهار ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

بابت این مشارکت خدا را شکر می‌کنم. این شانزدهمین جلسه‌ای است که به بررسی مقدمه‌ی انجیل یوحنا اختصاص پیدا می‌کند. خدا را شکر به خاطر کلامی که به ما عطا می‌کند. امروز می‌خواهیم در ادامه‌ی مبحث جلسه‌ی گذشته، آیه‌ی دوازدهم را بررسی کنیم. در کنار آن پیدایش باب ۱۴ و ۱۵ را هم مدنظر قرار می‌دهیم.

اکنون انجیل یوحنا ۱۲:۱ را می‌خوانیم.

*و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی هرکه به اسم او ایمان آورد.*

امروزه در بسیاری از ادیان، از تولد دوباره صحبت می‌شود. هرگاه کسی به دین دیگری می‌پیوندد یا تجربه‌ی عرفانی یا فلسفی داشته باشد از تولد تازه صحبت می‌کند. در بسیاری از فیلم‌های تبلیغی نیز می‌توان راجع به تولد تازه شنید. و حتی بسیاری از داعشی‌ها که از اروپا به گروه داعش پیوستند نیز مدعی تجربه‌ی تولد دوباره هستند. کسانی هم که در تاریخ به عنوان مسیحی دست به خشونت زدند، مدعی برخورداری از تولد تازه بودند. جدا از مبحثی که به ایمان راستین محدود می‌شود، در بقیه‌ی موارد اصطلاح تولد تازه به شکل‌هایی از کتاب مقدس دزدیده و وارد جریان‌های مختلف شده و مورد سوء استفاده قرار گرفته است. به راستی آیا تولد دوباره یا تولد نو تنها یک تجربه است یا چیزی بیشتر؟ منشاء آن چیست و چگونه اتفاق می‌افتد؟

در جلسه‌ی پیش در خصوص آیه‌ی ۱۲ مقدمه‌چینی کردیم و از ملاقات مهم ابراهیم و ملک‌صدق هم صحبت کردیم. سال‌ها پیش در خصوص ملاقات ابراهیم و ملک‌صدق در دره‌ی شاوله موعظه کرده بودم و اگر فرصت بود بیشتر راجع به این موضوع صحبت می‌کردم چون ملاقات بسیار مهمی است. چنانکه می‌دانیم در آن زمان ابراهیم، ابرام بود و توانسته بود یکی از بزرگترین پادشاهان زمان خود یعنی پادشاه ایلام را شکست

دهد. او پیروزمندانه از جنگ بازمی‌گشت و پادشاهان منطقه همه به استقبالش آمده بودند. یکی از پادشاهان منطقه که نسبت به بقیه جایگاه بسیار بالاتری داشت به ابراهیم پیشنهاد پول یا ثروت می‌کند و در عوض درخواست می‌کند که ابراهیم جان‌ها را به او بسپارد. در ظاهر پیشنهاد بسیار خوبی به ابراهیم شده بود.

ابراهیم مدت‌ها در کوهستان حبرون شخص گمنامی بود. درست است که از یک مرکز تمدن آمده بود ولی گمنام بود. او از یک روستای کوچک کوهستان یهودی بود و اکنون فرصت مناسبی پیش آمده که بتواند از انزوا و از آن فضای حاشیه‌ای خارج شود و در سرزمین موعود صاحب جایگاه شود. ابراهیم می‌توانست چنین فکر کند که شاید خدا بخواهد از این طریق، این سرزمین را به من بدهد و مرا صاحب جایگاهی کند. ابراهیم می‌توانست صاحب اعتبار بشود و در شورای پادشاهان منطقه‌ای شرکت کند و جزء تصمیم‌گیرندگان هم باشد.

در ظاهر یک معامله‌ی برد-برد بود ولی ابراهیم به هیچ عنوان این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. به راستی چرا ابراهیم یا ابرام، این پیشنهاد به ظاهر بسیار خوب را رد می‌کند؟ مگر خدا آشکارا او را از این کار منع کرده بود؟ خوب دلیلش را باید در همان متن جستجو کرد. ما می‌بینیم که ابراهیم پس از ملاقات با آن پادشاه در ظاهر فقیر صاحب مکاشفه‌ای شده بود. ابراهیم به جای اینکه به سمت پادشاه سدوم و عموره برود، به سمت آن پادشاه به ظاهر کم‌اهمیت رفت و نان و شراب که یک چیز بسیار پایه‌ای بود را پذیرفت. نان و شراب چیزی نبوده که توجه کسی را جلب کند. تصور کنید شخصی پیروز شده به جای اینکه با طلا به استقبالش بروند با نان و شراب بروند، تازه نان هم از نوع نان فطیر. می‌دانیم که آن نان فطیر بود زیرا نمادی از شام خداوند است. پس آن پادشاه با نان فطیر و شراب به ابراهیم نزدیک می‌شود و ابراهیم با دیدن نان و

شراب به سمت آن پادشاه به ظاهر فقیر که ملک‌یصدق نام داشت، می‌رود و از او برکت می‌گیرد.

این صحنه‌ی بسیار مهمی است. باید به یاد داشت که یهودا اسخریوطی از دریافت یک تکه نان به قدری عصبانی شد که به قولی شیطان در جلدش رفت و تصمیم گرفت بی‌درنگ مسیح را بفروشد. آن موقع فضا بحرانی بود و همه در پی دستگیر کردن مسیح بودند. یهودا منتظر بود تا ببیند که آیا در این لحظات آخر مسیح می‌تواند مسیر تاریخ را عوض کند و قدرت را به دست بگیرد یا اینکه محکوم به شکست است. برای شخص یهودا این سؤال مهمی بود و زمانی که مسیح گفته بود که اگر کسی از گوشت و خون من نخورد، وارد ملکوت خدا نمی‌شود یهودا دیگر دچار شک شده بود. یهودا می‌توانست به نسب‌نامه‌ی مسیح مراجعه کند و بفهمد که او همان مسیح موعود بوده ولی از دیدش زندگی مسیح با دعوت عظیمی که داشت نمی‌خواند.

مسیح یک تکه نان به او می‌دهد و می‌گوید این جسد من است و شراب می‌دهد و می‌گوید این خون من است. به قدری این حرکت برای یهودا برخوردارنده بود که تصمیم گرفت در همان لحظه مسیح را بفروشد. او با خود گفت همه می‌خواهند مسیح را اعدام کنند ولی او هیچ نمایش قدرتی از خود نشان نمی‌دهد و تنها یک تکه نان به ما می‌دهد. در ازای فروش مسیح به یهودا هم پول داده می‌شد و هم امکان بازگشت به جامعه‌ی یهود.

خوب ابراهیم با دیدن آن تکه نان و شراب نه تنها احساس نکرد که ملک‌یصدق به او بی‌احترامی کرده بلکه با شکرگزاری آن را دریافت کرد و ده‌یک خود را نیز به ملک‌یصدق داد. اینجاست که تفاوت ذریت‌ها خود را نشان می‌دهد یعنی زمانی که فرد در آستانه‌ی انتخاب قرار می‌گیرد! یک نفر با دریافت تکه‌ای نان، خدا را سپاس می‌گوید و دیگری با دریافت آن مسیح را می‌فروشد. در خصوص ملاقات ابراهیم با ملک‌یصدق

گفتنی بسیار است و این ملاقات در تاریخ رستگاری اهمیت ویژه‌ای دارد. در واقع مسیر زندگی ابراهیم تغییر کرد. اتفاقات زیادی در زندگی ابراهیم رخ داد و او فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشت ولی ابراهیم با این ملاقات دره‌ی شاوه، صاحب جایگاه ویژه‌ای در تاریخ نجات شد.

همان‌طور که در جلسه‌ی گذشته عنوان شد پس از اینکه ابراهیم به دعوت مشارکت ملک‌یصدق جواب مثبت داد، در باب ۱۵، عادل شمردگی شامل حالش شد. در باب ۱۵ هم از ایمان ابراهیم صحبت می‌شود و هم از عدالتش. اینها با هم در ارتباط هستند. برای اینکه موضوع را خوب درک کنیم باید به یاد داشته باشیم که لوط هم ایماندار بود. او از بی‌ایمانان نبود. کلام شهادت می‌دهد که او عادل و درستکار بود. او از دیدن فسادى که در شهر سدوم رواج داشت، در عذاب بود. لوط از ابراهیم برتر نبود پس اگر لوط شخص عادل محسوب می‌شد، قطعاً ابراهیم هم صاحب یک نوعی عدالت بوده. تا پیدایش باب ۱۵ ابراهیم هم ایماندار است هم صاحب نوعی عدالت ولی نه آن عدالتی که بتواند وارث ملکوت خدا شود.

باید به یاد داشت که «ملک‌یصدق» به معنی «پادشاه عدالت» است پس کسانی که با ملک‌یصدق بیعت می‌کنند صاحب عدالت می‌شوند و این همان عدالتی است که مدّ نظر خدا می‌باشد و شامل یک روند است. کلام خدا در رومیان از روندی صحبت می‌کند که ما از عدالت به سمت عدالت می‌رویم یعنی ما دائماً در عدالت پیش می‌رویم. اینجا ابراهیم از عدالت شخصی خود وارد عدالت خدا می‌شود. و اما به راستی عدالت ما از نوع عدالت لوط است یا عدالت ملک‌یصدق؟ لوط با وجود اینکه خود آزادانه راه دلخواه خود را انتخاب کرده بود ولی باز پیوسته از دیدن گناه در عذاب بود ولی ابراهیم با دیدن گناه برای تجلّی رحمت الهی شفاعت می‌کند.

اکنون به آیه‌ی ۱۲ بپردازیم: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی هرکه به اسم او ایمان آورد.» اینجا صحبت از چه کسانی است؟ از پذیرش چه کسی صحبت می‌شود؟ ما باید باز به عهد عتیق برگردیم چون خدا وعده داده بود که پادشاهی به سبک ملک‌یصدق ظهور کند. ما در مزمور می‌خوانیم: «تو پادشاه هستی، کاهنی به رتبه‌ی ملک‌یصدق.» خدا وعده داده بود که پادشاهی مانند ملک‌یصدق دوباره ظاهر شود و نزد قوم خود بیاید. همان طور که ملک‌یصدق نزد ابراهیم آمده بود.

در زکریا ۹:۹ چنین می‌خوانیم: «خرم باش ای دختر صهیون بانگ شادی برآور ای دختر اورشلیم اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید او درست کردار یا عادل است و پیروزمند، فقیر و سوار بر کره الاغی.» باید به تکاتک واژه‌های این آیه دقت کرد. ما اینجا تنها به چند نکته بسنده می‌کنیم. «او عادل، درست کردار یا پارسا است.» بستگی دارد شما کدام ترجمه را بخوانید. ملک‌یصدق، پادشاه عدالت است و آن شخصی که قرار بود برای قوم خدا ظهور کند، از او به عنوان پادشاه عادل یاد می‌شود. در ادامه می‌خوانیم، «او پیروزمند است یا او صاحب نجات است یا او صاحب شفاست.» او همان شخصی است که نجات، شفا و پیروزی را برای قوم خود به ارمغان خواهد آورد.

توصیف بعدی شگفت‌انگیز است و اینجا تداعی‌گر ملاقات ملک‌یصدق و ابراهیم است. ما در ادامه می‌خوانیم «او حلیم است.» در ترجمه‌ی قدیم چنین آمده است که درست است اما ترجمه‌ی تحت‌اللفظی واژه‌ی عبری چنین است «او فقیر است.» او در ظاهر از همه چیز بی‌بهره است، مانند ملک‌یصدق که فقط با یک تکه نان و شراب به ملاقات ابراهیم آمد. این برای کسی که متن را می‌خواند، می‌توانست باعث تعجب باشد. خوب این پادشاه پیروزمند که قرار بود قوم خود را نجات دهد، فقیر است! چگونه پادشاهی

می‌تواند باشد؟ مگر می‌شود یک پادشاه فقیر باشد؟ بله، دقیقاً همانند ملک‌یصداق که در کسوت فقر با ابراهیم ملاقات کرد.

می‌توان گفت که این روش همیشگی خدا برای گزینش افراد خود در تاریخ است. خدا به هیچ عنوان از طریق امور با شکوه وارد نمی‌شود. او هرگز از طریق وعده‌ی ثروت و برخورداری از امکانات وارد نمی‌شود. خدا همواره در کسوت سادگی و فقر ظاهر می‌شود. انسانی که ممکن است فکر کند که صاحب همه چیز است ولی در واقع فقیر است پس خدا در کسوت فقر با او ملاقات می‌کند. خدا انتظار داشت که مردم این پادشاه را بپذیرند. نه پادشاهی که با حکم امپراطوری روم و با یک لشکر عظیم می‌آمد. اگر او با لشکری عظیم می‌آمد دیگر جای انتخاب باقی نمی‌ماند. خدا انتظار داشت تا مردم پادشاهی که خود در کلام از او اخبار کرده بود را بپذیرند.

امروزه بسیاری ادعا می‌کنند که مسیح را پذیرفته‌اند ولی پولس می‌گوید چه بسا افراد عیسی‌های دیگر را بپذیرند، روح‌های دیگر را بپذیرند. باید همیشه به توصیفی که کلام خدا درباره‌ی مسیح می‌کند، با دقت کامل گوش کرد. کلام خدا از پادشاهی که در شکوه ظاهر می‌شود، صحبت نمی‌کند بلکه از یک پادشاه فقیر. در آن زمان نیز بسیاری دوست داشتند از نجات برخوردار شده و پیروز باشند. فریسیان اشتیاق داشتند عادل تر شوند، آنها دوست داشتند به خدا نزدیک تر شوند ولی به آن بُعدی که کلام اشاره می‌کند، توجه نکردند که آن پادشاه در کسوت فقر خواهد آمد. از این رو در ادامه در کتاب زکریا می‌خوانیم نهایتاً آن پادشاه را مصلوب کردند.

خدا انتظار داشت که آن مسیح را بپذیرند نه مسیحی که شیطان پیشنهاد کرده بود و قرار بود دنیا را غارت کرده و در اختیار یهودیان قرار دهد. مسیحی که قرار بود با حکم امپراطوری روم وارد شود، مسیحی که قرار بود از کنگره‌ی هیکل پایین بیاید و همه را شگفت زده سازد. شیطان چنین مسیح‌هایی را پیشنهاد می‌کرد. امروز نیز

شیطان عیسی‌های مختلفی را به مردم پیشنهاد می‌کند. عیسی‌هایی که اگر دقت نکنیم به عیسی کتاب مقدس بسیار شبیه هم هستند.

زمانی که مسیح از شاگردان می‌پرسد شما مرا چه کسی می‌دانید، پطرس پاسخ می‌دهد: «تویی مسیح پسر خدای زنده.» نمی‌گوید «تویی مسیح خدای پسر» یا «تویی مسیح پسر ازلی خدا» یا «تویی مسیح شخص دوم تثلیث اقدس». لفظ «خدای پسر» حتی یکبار هم در کتاب مقدس یافت نمی‌شود. آگوستین که مدعی تجربه‌ی تولد دوباره بود افراد را به سرکوب دسته‌ای از مسیحیان تشویق می‌کرد. برادر فرانک می‌گفت آگوستین هرگز خدا را در زندگی خود تجربه نکرده بود. ابتدا این سخن به نظرم بسیار سنگین می‌آمد. در مورد زندگی آگوستین مطالبی خوانده بودم. به عنوان مثال او ادعا کرده بود ملاقات و لمس‌هایی از خدا داشته است. ولی زمانی که به یک صحنه‌ی بسیار ساده از زندگی آگوستین رسیدم، حالم بسیار بد شد و به خود گفتم به واقع این شخص نمی‌توانسته خدا را ملاقات کرده باشد، چنین چیزی توهم و دروغ است. امروز مردم دنیا به این توهم و دروغ باور دارند. شاید او تجربه‌ی عرفانی یا چنین چیزی داشته ولی به یقین ملاقات با خدا نبوده و باعث تولید کلام خدا در زندگی او نشده است.

در آیه خواندیم، به همه‌ی کسانی که او را پذیرفتند، قدرت داد که فرزندان خدا شوند. به همه‌ی کسانی که نسبت به کلام خدا پذیرش دارند، به کسانی که راه کلام را انتخاب کردند. خدا به همین بسنده می‌کند تا مسیر زندگی ما را عوض کند. این آیه همواره برای من جای سؤال داشته است. باید اعتراف کنم زمانی که به این آیه می‌رسیدم از خود می‌پرسیدم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اینکه به آنها قدرت داد تا فرزندان خدا شوند، یعنی چه؟ نمی‌دانم برای شما پرسش برانگیز بوده یا خیر ولی برای من همیشه پرسش برانگیز بود و به جواب هم نمی‌رسیدم. به مفسرهای مختلف مراجعه کردم تا ببینم آنها راجع به این آیه چه می‌گویند. راستش را بخواهید

جواب قانع کننده‌ای دریافت نکردم. ادعا نمی‌کنم این آیه تنها برای من باز شده است، شاید شخص دیگری نیز به جواب رسیده باشد ولی من جایی آن را ندیده‌ام.

چرا آیه نمی‌گوید «کسانی که او را پذیرفتند، فرزندان خدا شدند.» بلکه می‌گوید «کسانی که او را پذیرا شدند، کسانی که نسبت به همان پادشاه فقیر و کلام خدا پذیرش داشتند، قدرت داد تا فرزندان خدا شوند.» به سختی می‌توان واژه‌ی «قدرت» را ترجمه کرد. در زبان یونانی «اکسوسیا» فقط به معنی «قدرت» نیست و به معنی «اختیار» هم است. البته این کلمه معانی دیگری نیز به خود می‌گیرد. اینجا می‌توانم چنین ترجمه کنم که مطلب باز شود: «به کسانی که نسبت به کلام درست موضع‌گیری کردند و اجازه دادند که کلام آنها را مخاطب سازد، کلام در وجود آنها این قابلیت را ایجاد می‌کند که فرزند خدا شوند.» خود آیه در ادامه به ما توضیح می‌دهد که کلام در ما ایمان تولید می‌کند. این نه تنها راجع به یحیی است بلکه راجع به کلامی که یحیی اعلام می‌کرد هم است یعنی خود مسیح.

خدا از انسان انتظاری ندارد که خارج از توانایی او باشد. باید دقت کنیم. جایی که در مقابل چیزی احساس عجز می‌کنیم و قدرت انجام کاری را نداریم، این خداست که برای ما امکان‌سازی می‌کند. پس کلام است که این ایمان نجات‌بخش و تبدیل‌کننده را در انسان ایجاد می‌کند و از او فرزند خدا می‌سازد. کلام انسان را به سمتی سوق می‌دهد که تبدیل به فرزند خدا گردد.

اکنون به همان سفره‌ای برمی‌گردیم که ملکیصدق برای ابراهیم پهن کرد و به او نان و شراب داد. اینها نماد بدن عیسی مسیح است. ما باز برمی‌گردیم به سخن مسیح خطاب به آن جمعیتی که در پی غذا آمده بودند و می‌خواستند مسیح دوباره برای آنها خوراک تکثیر کند. مسیح یکبار برای یهودیان غذا تکثیر کرده بود و یکبار هم برای امت‌ها. از این رو یهودیان حریص‌تر شده بودند و گفتند اکنون که برای امت‌ها هم

خوراک تکثیر کردی، جا دارد که این کار را دوباره برای ما تکرار کنی. ما به هر صورت نسبت به غیریهودیان محق تر هستیم، جایگاه ما برتر است زیرا ما فرزندان ابراهیم هستیم. افرادی که تو به آنها خوراک دادی از کافران هستند. همان طور که موسی به پدران ما در بیابان من داد اکنون اگر تو مسیح موعود هستی باید این روند را ادامه دهی. موسی چهل سال به پدران ما نان داد ولی تو تنها یکبار به ما خوراک می دهی. می خواهیم معجزات تکرار شود و هر روز به ما خوراک دهی. مسیح به آنها چنین پاسخ می دهد که اگر می خواهید همیشگی باشد از گوشت من بخورید و از خون من بنوشید. ما برمی گردیم به این آیه که می گوید از گوشت من بخورید و از خون من بیاشامید. مسیح در ادامه می گوید کلام من روح و حیات است. این کلام من است که به شما روح می دهد و شما را صاحب زندگی می سازد. از طریق کلام من روح القدس را دریافت می کنید و صاحب زندگی جاوید می شوید.

پس این کلام خداست که ما را آماده‌ی پذیرش وعده‌های بزرگ خدا می سازد. این کلام خداست که افراد را به سمت تبدیل سوق می دهد. زمانی که افراد شنوای کلام خدا می شوند، صاحب قدرتی می گردند که می تواند آنها را تبدیل سازد. قدرتی که می تواند ایمان تبدیل کننده را در آنها ایجاد کند. چه بسا باز این پرسش مطرح شود که چرا ابراهیم توانست به آسانی پیشنهاد پادشاه سدوم را رد کند. از شما می خواهم که به پیدایش باب ۱۴ برگردید. ابتدا پادشاه سدوم می آید و بعد ملکیدق. ابراهیم قبل از پذیرش پیشنهاد پادشاه سدوم و عموره، به چند کلمه‌ای که ملکیدق در زمان برکت دادنش می گوید، توجه می کند. ملکیدق از خدا، از حضرت اعلی صحبت می کند که خالق و صاحب آسمان و زمین است.

واژه‌ی به کار رفته در زبان عبری «قنه» است که هم به معنی «صاحب» است و هم به معنی «به وجود آورنده». خدایی که صاحب همه چیز است، از طریق ملکیدق

ابراهیم را برکت می‌دهد. پس ابراهیم می‌داند که همه چیز را به دست خواهد آورد. هرچه در آسمان و زمین است از آن او می‌شود. او می‌تواند پیروزی مسیح را ببیند. او به مکاشفه کاری که قرار بود مسیح در آینده انجام دهد، دست می‌یابد. و برای کسی صاحب چنین مکاشفه‌ای می‌شود دیگر پیشنهاد ثروت و امکانات مفهوم خود را از دست می‌دهد.

ای پادشاه سدوم، تو چه می‌خواهی به من هدیه کنی؟ تو می‌گویی که من شخص خوبی هستم و می‌خواهی از من پشتیبانی کنی. می‌خواهی برای من امکان‌سازی کنی. می‌خواهی موقعیت خوبی به من بدهی. تو فهمیدی که شخص توانمندی هستم و قرار است جایگاه خوبی به من بدهی. به راستی چه چیزی می‌توانی به من بدهی، ای پادشاه سدوم؟ خدایی که صاحب آسمان و زمین است، مرا برکت داده است پس من هم در آسمان وارث هستم و هم در زمین. زمانی که شما صاحب این مکاشفه می‌شوید به راحتی خریدنی نخواهید بود. دیگر کسی نمی‌تواند به راحتی به شما وعده و وعید دهد زیرا تمام وعده‌های بزرگ الهی در اختیار شما قرار گرفته است. برادر برانهام می‌گوید خدا برای انجام اراده‌ی خود، هرچه در آسمان و زمین است را غارت می‌کند. این اصطلاحی است که برادر برانهام به کار برده یعنی خدا تمام امکانات خود را به کار می‌گیرد، چه در آسمان و چه در زمین.

بنابراین ابراهیم با دریافت چنین مکاشفه‌ای، با قدرت تمام به پیشنهاد پادشاه سدوم جواب منفی می‌دهد و می‌گوید من چیزی از تو نخواهم گرفت. خدا جان‌های مردم را به من خواهد داد. خدا به ابراهیم گفته بود که تو وسیله می‌شوی تا کل دنیا برکت یابد. پس ملاقات با کلام خدا، ما را قادر می‌سازد که همانند ابراهیم پیشنهاد شریر را رد کنیم. اگر ما با خداوند ملاقات نکنیم و با کلام نسبت نداشته باشیم و اجازه

ندهیم کلام خدا ما را تحت تأثیر قرار دهد، به راحتی به پیشنهادهای دنیا جواب مثبت می‌دهیم.

شاید از خود پرسیده باشیم که چرا در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که به اشکال گوناگون مسیح را فروختند یا شاید حتی ما کسانی را بشناسیم که آنها نیز به مسیح خیانت ورزیده باشند. برای من جای سؤال است که آیا آنها آن بذر پیروزی را در زندگی خود دریافت کرده بودند یا خیر! شاید اکنون نتوان با قاطعیت پاسخ داد ولی می‌شود از منظرهای مختلف به این قضیه نگاه کرد. شاید این تخم از آنها دزدیده شد. ولی اگر ما این تخم را در خود نگاه داریم، همواره این قدرت را به ما می‌دهد که در روند تبدیل پیش رویم. همان‌طور که به افرادی که در آن زمان پذیرای مسیح، آن پادشاه فقیر، شدند قدرت داد تا صاحب تولد تازه شده و فرزندان خدا گردند. زمانی که مسیح خدمت می‌کرد، هزاران نفر به پیغام مسیح گوش می‌دادند، هزاران نفر شفا پیدا می‌کردند، هزاران نفر در کنار مسیح بودند ولی جالب است زمانی که مسیح خدمت خود را به پایان رساند، تنها پانصد نفر او را پذیرا شدند و او بعد از قیامش فقط با پانصد نفر ملاقات کرد.

این پانصد تن به اضافه‌ی پولس همان جمع مقدسین اولیه را تشکیل دادند و ما امروز وارثان آنها هستیم. امروز در زمان آخر، زمانی که همه چیز رو به اتمام است و نجات روند تکمیلی خود را طی می‌کند، ما می‌بینیم مسیح باز در کلیسای لائودکیه ظاهر می‌شود. او با همان لباس فقر در می‌زند تا در را برایش باز کنند. و کسانی که کلام را به سادگی می‌پذیرند، می‌توانند صاحب مکاشفه گردند. همان‌طور که شاگردان در راه عموآس با مسیح راه رفتند، و او را دعوت کردند و آنگاه که مسیح نان را پاره کرد و چشمان آنها باز شد و صاحب مکاشفه شدند. چنین افرادی صاحب همه چیز در آسمان و زمین خواهند شد.

زمانی که مسیح خود را برای ما مکاشفه می‌کند ما همانند ابراهیم در مقابل پادشاه سدوم و پیشنهادهای دنیا خواهیم گفت که تو چه چیزی می‌توانی در اختیار من قرار دهی، من صاحب همه چیز هستم. ما در عیسی مسیح صاحب همه چیز هستیم. ما به واسطه‌ی کلام خدا فرزندان خدا شده‌ایم و اکنون کلام خدا می‌خواهد ما را به پسران تبدیل کند، از جایگاه فرزندی به جایگاه پسران خدا نائل شویم! کلام خدا می‌گوید: «تا شما فرزندان پدر آسمانی خود شوید.» اگر همواره به همان کلامی که ما را مخاطب ساخت، توجه کنیم، به فرزندان خدا تبدیل خواهیم شد و آن کلام محقق خواهد شد که من پدر شما خواهم بود و شما دختران و پسران من خواهید بود. این وعده‌ای است که به ما داده شده است.

باید ایمان داشته باشیم که در هر شرایطی، کلام برای ما امکان‌سازی می‌کند. این کلام است که ما را تبدیل خواهد کرد تا به شباهت عیسی مسیح درآییم و آن بدن جلال‌یافته را دربرکنیم. این امر یک باره اتفاق نمی‌افتد، درست است که در دم رخ می‌دهد ولی در طی یک روند شکل می‌گیرد. ما ایمان داریم که اگر در این روند پایداری کنیم آن اتفاق برای ما نیز رخ خواهد داد. امری که ابراهیم دید همان امری است که رسولان دیدند و قرار است در آینده‌ای نزدیک برای عروس عیسی مسیح نیز رخ دهد. تبدیل نهایی یعنی آنچه خدا بالقوه در ما قرار داده، در آن زمان موعود به امری بالفعل مبدل خواهد شد و ما کاملاً به شباهت عیسی مسیح در خواهیم آمد و بدنی شبیه بدن او خواهیم داشت زیرا بخشی از عیسی مسیح هستیم.

خداوند به شما برکت دهد.